

فلسفه دین، دوره ۱۵، شماره ۴، زمستان ۱۳۹۷

صفحات ۸۸۹-۹۱۳

ماهیت عرفان اجتماعی

با تکیه بر مؤلفه انسان کامل از منظر امام خمینی (ره)

محمدجواد رودگر*

دانشیار، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، قم، ایران

(تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۴؛ تاریخ پذیرش: ۹۷/۱۰/۲۳)

چکیده

عرفان اجتماعی مولود طبیعی عرفان اسلامی - اهل بیته و نیاز ضروری زمان و زمانه ما، به ویژه در تکوین و تکامل تمدن نوین اسلامی است. عرفان اجتماعی در معارف عرفانی مبتنی بر کتاب و سنت، نه تنها در برابر عرفان فردی نیست، بلکه سالک سفر اول سلوکی (سفر از خلق به حق) و سفر دوم سلوکی (سفر از حق در حق به حق) را به سفر سوم سلوکی (سفر از حق به خلق با حق) یکی پس از دیگری پشت سر می گذارد تا به سفر چهارم سلوکی (سفر در خلق به خلق با حق) نائل شود و در حقیقت، بعد از «استکمال وجودی»، مسئولیت «اکمال» و «تکمیل» خلق و دستگیری مردم را بر عهده می گیرد که در سه عنصر: ۱. هدایت فکری؛ ۲. تربیت اخلاقی - روحی و ۳. عدالت اجتماعی امکان بیان و تبیین دارد که انسان کامل مکمل معصوم، در درجه اول و انسان متکامل در درجه دوم، مسئولیت یادشده را بر عهده می گیرند. بنابراین پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که عرفان اجتماعی با تکیه بر مؤلفه انسان کامل دارای چه ماهیتی و شأنی از منظر امام خمینی است؟ در این مقاله با روش نقلی - عقلی، چستی عرفان اجتماعی را معطوف به جایگاه انسان کامل در هستی و شأن اجتماعی یا ولایت اجتماعی - سیاسی عارف ربانی، تحلیل و تعلیل کرده ایم.

واژگان کلیدی

اسفار اربعه، انسان کامل، عدالت، عرفان اجتماعی، عرفان نظری و عملی، ولایت اجتماعی.

مقدمه

به ضرورت تبیین عرفان اجتماعی اسلامی می‌توان از جهات متعدد توجه کرد. جهت اول: چیستی عرفان اجتماعی؛ به این معنا که عرفان اجتماعی چیست؟ (مای حقیقه)؛ جهت دوم: آیا عرفان اجتماعی داریم؟ (هلیه بسیطه)؛ جهت سوم: آیا عرفان اجتماعی در عرض و تقابل با عرفان فردی است؟ (هل مرکبه)؛ جهت چهارم: این است که علاوه بر پرسش از عرفان اجتماعی چیست؟ (لم اثبات). این سؤال مطرح است که عرفان اجتماعی چگونه شکل و شاکله می‌یابد و به بیان دیگر، علل حدوث و بقای عرفان اجتماعی چیست؟ و از چه مؤلفه‌ها و مقوماتی برخوردار است؟ (لم ثبوت)؛ جهت پنجم اینکه مبانی عرفان اجتماعی چه چیزهایی هستند؟ جهت ششم اینکه کارکردهای عرفان اجتماعی چیست؟ بنابراین عرفان اجتماعی را می‌توان از جهات مختلف، تحلیل و تعلیل کرد که ما در نوشتار حاضر تنها به پرسش از ماهیت آن با تکیه بر مؤلفه انسان کامل خواهیم پرداخت (که در واقع پاسخی در برابر مای حقیقه و لم اثبات و ثبوت است). اهمیت بحث از عرفان اجتماعی نیز با توجه به اینکه اولاً دانش عرفان اسلامی، یکی از دانش‌های بسیار مهم و فعال در تکوین و تکامل فرهنگ و تمدن اسلامی در سده‌های متمادی بوده است و ثانیاً در عصر حاضر در باب عرفان اسلامی با دو سؤال بنیادین مواجهیم: الف) اینکه آیا عرفان اسلامی، عرفان خلوت و خلسه، عرفان شخصی و درون‌گرایانه محض است یا عرفان جلوت و خدمت (اعم از خدمات عام‌المنفعه و سیاسی و حکومتی) یا درون‌گرای برون‌نگر هم هست؟ نتیجه آنکه تحقیق و تحلیل بنیادی - راهبردی عرفان اجتماعی اهل‌بیتی که در منظومه عرفان اسلامی اهل‌بیتی، قابل بیان و تبیین خواهد بود، عامل مهمی در تولید عرفانی است که در متن جامعه و فرهنگ و تمدن نوین اسلامی نقش مفید و مؤثری ایفا می‌کند. در اینجا همان‌طور که به عرفان نظری و عملی اهل‌بیتی پرداخته می‌شود، لازم است این ساحت از عرفان اهل‌بیتی یعنی عرفان اجتماعی (با عنایت به اینکه منابع قویم و غنیم از نصوص دینی عرفانی از یک طرف و میراث گرانسنگ عرفان تاریخی و متعارف یعنی عرفان موجود و مصطلح، از طرف دیگر موجود است) تولید و در اختیار جامعه و نظام

اسلامی، با هدف تحول سیستمی و تمدنی قرار گیرد. ضرورت تحقیق عرفان اجتماعی زمانی اجتناب‌ناپذیر و حساس‌تر می‌شود که بدانیم و بیابیم که در درون دانش عرفان اسلامی و مجموعه‌های مرتبط و در بیرون این دانش و مجموعه‌های مرتبط، تفکر جدایی عرفان از سیاست و حاکم کردن گفتمان ریاضت و خلوت و درون‌گرایی جامعه‌گریز و مسئولیت‌های اجتماعی‌ستیز بیش از پیش فعال بوده و عرفان غیراجتماعی - جهادی و سلوک منهای سیاست و فرهنگ و معارف عرفانی غیرتمدنی را ترویج و نظریه‌پردازی می‌کنند و نفوذ و گسترش عرفان و سلوک عرفانی را عامل زوال اندیشه و تمدن اسلامی قلمداد و از موجبات مرید شدن و انسداد باب اجتهاد علمی و پیشرفت اسلامی معرفی می‌کنند و این در حالی است که عرفان اسلامی و عارفان مسلمان شیعی، همواره عامل پیشرفت و عدالت اجتماعی و نهضت‌های احیاگرانه و اصلاحی در جامعه اسلامی بوده‌اند و در عصر و دوره جدید، بینش، گرایش و کنش‌های عرفانی امام خمینی (رض) به‌ویژه ترابط عرفان و فقه در تولید نظریه ولایت مطلقه فقیه و نقش و کارکرد بی‌بدیل و بی‌عدیل آن در حرکت به سوی تمدن نوین اسلامی و استمرار و استكمال این نوع نگاه تمدنی در دوران ولایت مقام معظم رهبری، از برجستگی و امتیاز خاصی برخوردار است و طرح عرفان غیراجتماعی و غیرسیاسی و تلاش برای تولید عرفان خلوت، خلسه و درویشی منهای سیاست و حکومت و ولایت توطئه‌ای خزنده و کودتای سفیدی علیه عرفان ناب اسلامی و عارفان متعهد و ترور معنایی حقیقت عرفان و عرفان حقیقی بوده و یکی از رسالت‌های گروه عرفان اسلامی، تولید عرفان اجتماعی بر ساخته از عرفان اهل‌بیتی و عرفان نظری و عملی موجود است.

چیستی عرفان اجتماعی

قبل از یافتن پاسخ پرسش از ماهیت عرفان اجتماعی اهل‌بیتی، لازم است به مطالب ذیل توجه کنیم:

عرفان اجتماعی، عرفانی است که به جامعه با سه عنصر: هدایت، تربیت و ولایت

می‌نگرد و سالک در فرآیند تعریف و تنظیم ارتباط با خدا، به تعریف و تنظیم ارتباط با اجتماع نیز اهتمام می‌ورزد و آنگاه به‌عنوان عارفی مطرح می‌شود که سیر از خلق به‌سوی حق و از حق در اسمای حق کرده و سیر از حق به‌سوی خلق با حق می‌کند و سپس سیر در خلق به‌سوی خلق با حق خواهد کرد تا نقش «هادی»، «مربی» و «ولی» را ایفا کند. در اینجا تذکر نکته‌ای ضروری است که در واقعیات عینی و در طول تاریخ، ما با کمتر عارفی مواجهیم که از چنین موقعیت و کارکردی برخوردار و به تدبیر سیاسی جامعه پرداخته باشد که عدم مواجه شدن با چنین واقعیتی، دستکم معلول دو چیز است: الف) معلول حوادث و وقایع سیاسی به این معنا که همان‌طوری که فقه و فقها در سده‌های متمادی مغلوب بوده‌اند و از متن حاکمیت در جامعه، منزوی و مهجور بوده، به همین صورت عرفان و عارفان از واقعیت تلخ مغلوب بودن، انزوا و هجران اجتماعی رنج می‌بردند و جاهلان و گاهی فاسدان بر جامعه حکومت می‌کردند (امویان و عباسیان و ...؛ ب) نیک می‌دانیم که اولاً همه سالکان کوی دوست توانایی پیمایش سفر سوم و چهارم را، بعد از سفر اول و دوم ندارند؛ ثانیاً آن دسته از عارفانی که اسفار اربعه را طی می‌کنند، شاید ظرفیت تدبیر جامعه در شکل حکومت و مدیریت اجتماعی را نداشته باشند یا بر اساس زمان و زمانه برای خویش چنین رسالتی در این حد و اندازه قائل نباشند و با زمان و زمانه‌شناسی همه‌جانبه، تدبیر و تربیت جامعه به‌سوی توحید و عدالت را با روش و شیوه دیگری تعقیب و به رسالت خویش عمل کنند، چنانکه در میان فقهای بزرگ و بزرگوار نیز در اعصار مختلف چنین رویکردهایی را مشاهده کرده‌ایم که هم فقها و هم عرفای اسلامی، با الگوپذیری از امامان معصوم(ع) چنین کرده‌اند و می‌کنند.

عرفان اجتماعی، عرفانی است که به مسائل گوناگون اجتماعی (سیاست، اقتصاد، آموزش و پرورش در ابعاد علمی و عملی) توجه دارد (ناگفته پیداست که لازم نیست عارف حاکم، بر همه علوم یادشده اشراف علمی و تخصصی داشته باشد، بلکه فهم حقایق و دقایق معرفتی و فهم و تدبیر درست و دقیق اجتماعی در تعیین راهبردها و هدفگذاری‌ها و جهت‌دهی‌های اجتماعی و سیاسی کفایت می‌کند) و به بیان دیگر با

تفسیری عارفانه از جامعه به‌عنوان تجلی الهی، جامعه را از کثرت به سوی وحدت سوق و سیر می‌دهد. بنابراین عرفانی است که دو مقوله ۱. هدایت اجتماعی؛ ۲. مدیریت اجتماعی (مدیریت مبتنی بر اسمای حسناى الهی، مدیریت متعالیه توحیدی) در آن از موقعیت ممتاز برخوردار است که در سفر سوم و چهارم اسفار اربعه عرفانی متبلور خواهد شد و می‌تواند جامعه‌شناسی (مقصود از جامعه‌شناسی در اینجا، جامعه‌شناسی علمی متعارف در دانش جامعه‌شناسی نیست. بلکه شناخت واقعیات اجتماعی، درک نیازها و ضرورت‌های جامعه، شناخت مردم و احساسات و تمایلات، آرمان‌ها و اهداف آنهاست) و جامعه‌سازی خاص خود را به ارمغان بیاورد. انسان کامل است که مسئولیت هدایت، تربیت و تحقق عدالت اجتماعی را پس از سفرهای یادشده بر عهده می‌گیرد و به تعبیر امام خمینی (رض): «انسان کامل تجلی ولایت و خلافت الهی است: این خلافت، نه تنها روح، ریشه و سرآغاز خلافت محمدی بوده، بلکه اساس خلافت در همه عوالم انسانی و اصل جریان خلافت و خلیفه و استخلاف از همین خلافت سرچشمه می‌گیرد» (خمینی، ۱۳۷۶: ۲۷). به همین دلیل است که امام (رض) نظریه عدم تفکیک مقام خلافت معنوی و شأن خلافت ظاهری را مطرح و در نقد پندار محی‌الدین عربی (مبنی بر اینکه پیامبر اسلام به خلافت بعد از خویش تصریح نکرده است) اظهار کردند: «خلافت معنوی که عبارت است از مکاشفه معنویه حقایق با اطلاع بر عالم اسمای و اعیان، نص بر آن واجب نیست، اما خلافت ظاهری که از شئون نبوت و رسالتی که تحت اسمای کونیه داخل است، اظهار آن واجب است. از این رو، پیامبر اکرم به آن تصریح نموده است، زیرا خلافت ظاهری که منصب الهی است، همانند نبوت امری است که بر مردم پوشیده است، روی این جهت تصریح به آن واجب و لازم است. قسم به جان دوست که تصریح و تنصیب خلافت بر پیامبر، از بزرگ‌ترین واجبات الهی بوده و تضييع این مسئله خطرناک با بیان نکردن آن باعث تشتت امر است و اختلال آثار نبوت و از بین رفتن آثار شریعت می‌شد. این کار از قبیح‌ترین اموری است که نسبت به افراد عادی سزاوار نیست، چه رسد به اینکه به پیامبر گرامی اسلام نسبت داده شود» (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۹۶). بنابراین یکی از بهترین مواضعی که در اندیشه امام (رض) می‌توان

عرفان اجتماعی را درک و دریافت کرد، در همین نکات کلیدی و محوری است. یکی از پایه‌های سلوکی در عرفان اجتماعی، خدمت به خلق برای رضای خالق و گره‌گشایی از مشکلات جامعه خواهد بود. به تعبیر استاد شهید مطهری: «عرفان هیچ‌وقت در نهایت امر سر از خدمت به خلق در نمی‌آورد، در وسط راه و بلکه در مقدمه راه سر از خدمت به خلق درمی‌آورد. خدمت به خلق در عرفان هست و باید هم باشد، ولی خدمت به خلق نهایت عرفان نیست، خدمت به خلق، مقدمه‌ای از مقدمات عرفان است...» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۲۳: ۲۸۹). در اینجا لازم است که توضیح دهیم خدمت به خلق گاهی به صورت حداقلی و ضمن سیر و سلوک اخلاقی و عرفانی تحقق می‌یابد و گاهی به صورت حداکثری و بعد از سلوک و در واقع در مقام بعد از شهود و وصول (که پایان سفر سوم و چهارم است) تعیین می‌یابد و مقصود ما از خدمت به خلق، خدمت حداکثری و تبلور آن در سفر سوم و چهارم است که با مدیریت اجتماعی و ساماندهی سیاسی جامعه، به اوج خود می‌رسد که عرفان اجتماعی به معنای حقیقی در این نوع خدمت محقق می‌شود. سالک الی الله در عرفان اسلامی، همان‌طوری که درد خدا دارد، درد خلق خدا را هم دارد و بایسته است به رشدی همه‌جانبه و متوازن دست یابد تا توانایی رشد کردن و رهبری فکری - معنوی جامعه را به‌دست آورد. استاد شهید مطهری در این زمینه نیز می‌فرمایند: «رهبر جامعه اسلامی باید ویژگی‌های خاصی داشته باشد، از جمله آنکه دارای "رشد اخلاقی" باشد. رشد اخلاقی هم به معنای رشد و بهره‌برداری از سرمایه‌های وجود خود است. آنکه رشد انسانی و اخلاقی را فاقد است، نمی‌تواند رهبر باشد» (مطهری، ۱۳۸۲، ج ۴: ۵۴). بنابراین منطق حاکم در عرفان اجتماعی، منطق عزلت از جامعه و خلوت‌گزینی محض و رهبانیت صرف نیست و مجالست با مردم، به‌ویژه محرومان و سیاست‌ورزی و سیاست‌گرایی نیز در آن از اهمیت، منزلت و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. از سوی دیگر عرفان اجتماعی مفهوم و مدلولی دارد که به ظاهر در مقابل عرفان فردی است، بنابراین اگر تعریف عرفان فردی، یافتن حقیقه الحقایق و حقایق اشیا با روش کشف و شهود باشد، عرفان اجتماعی در منظومه عرفان ناب اسلامی، دانشی است که بر پایه کشف و شهود، علاوه بر رابطه انسان

با خدا، روابط انسان با سایر انسان‌ها را نیز مد نظر دارد و به دنبال آن است که عرصه جامعه و صحنه سیاست را تجلیگاه اسمای حسنا و صفات علیای الهی و علم به احوال مبدأ و معاد قرار دهد و جامعه را با حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان ذات احدی حق تعالی است، آشنا کند (توحید وجودی - شهودی) و طریق سلوک و مجاهده برای رها کردن نفس از تنگناهای مادی و پیوستن به مبدأ خویش را بیاموزاند تا جامعه، گهواره تکامل و پرورش ارزش‌های اخلاقی و عرفانی شود و روابط اجتماعی بر پایه مفاهیمی چون: توحید، موحد، اسمای حسنا، الهی، قرب و فنا، عشق و محبت، اخلاص، رضا، قسط و عدالت اجتماعی استوار شود. این است که یکی از کارکردهای عرفان اجتماعی، سوق دادن جامعه به سوی سلوک اخلاقی و بالاتر، سلوک عرفانی و در صورت امکان، عارف کردن جامعه در مراتب مختلف است. به عبارت دیگر عرفان اجتماعی، عرفانی محسوب می‌شود که علاوه بر سلوک فردی، سلوک اجتماعی هم در آن نقش پررنگی دارد و عارف تلاش می‌کند که با تزکیه نفس، تزکیه عقل و تضحیه نفس، به مقام ولایت الهیه راه یابد، آنگاه کاری پیامبرگونه و امام‌وار انجام دهد و جامعه را به سمت کمالات و ارزش‌های الهی سوق دهد. ناگفته نماند که عرفان اجتماعی، دارای مراتب مختلفی، از جمله مرتبه حداقلی و حداکثری است که در مرتبه حداکثری می‌توان چهار مؤلفه کلی و کلان را برای آن بیان کرد: ۱. عقلانیت (به این معنا که عارف آنگاه که زعامت جامعه را بر عهده گرفت، مسئولیت عاقل‌سازی جامعه و نهادینه کردن عقل و عقلانیت در متن جامعه را دارد و عرفان با عقل، سلوک قلبی با سلوک عقلی در هم تنیده‌اند و در طول هم هستند)؛ ۲. معنویت (معنویت ذومراتب بوده و از معنویت فقهی که متقوم بر انجام دادن واجبات و ترک محرّمات بوده تا معنویت اخلاقی که تحقق اعتدال در ارزش‌ها و اوصاف اخلاقی و متحلی به حلیه اوصاف و فضایل اخلاقی است تا معنویت عرفانی یعنی حرکت وجودی بر اساس نظم توحید حاکم بر هستی و عبودیت محض الهی را شامل می‌شود و عارف از اسفار سوم برگشته و در سفر چهارم قرار گرفته، گام‌های مبتنی بر بازسازی و بلکه نوسازی معنوی را برای معنوی‌سازی فرد و جامعه برمی‌دارد)؛ ۳.

حریت (نیک می‌دانیم که آزادی اجتماعی یا آزادی بیرونی صائب متقوم بر آزادی معنوی یا آزادی درونی است و اگر بایسته باشد که جامعه به حریت حقیقی و آزادی معقول و مشروع اجتماعی در ابعاد مختلف دست یازد، شایسته است به آزادی درونی و معنوی دست یابد تا از آزادی‌های اجتماعی هم درست بهره‌برداری و همان را صیانت کند و تحقق چنین آرمان واقع‌گرایانه‌ای از زمره رسالت‌های عارف حاکم و حاکم عارف در حکومت و مدیریت متعالیه است)؛ ۴. عدالت (عدالت هم در سه دانش فقه، اخلاق و علوم عقلی - کلام، فلسفه و عرفان و هم در سه حوزه بینشی، گرایشی و کنشی تحقق‌پذیر است. آنگاه که در ساحت عرفان مطرح می‌شود، با تعبیر عدالت کلی و اطلاقی دارای مراتب و مقول به تشکیک، قابلیت تعریف و تحقق دارد و در حکومت و تدبیر سیاسی جامعه مبتنی بر معارف عرفانی، حرکت برمدار هستی و مطابق نظام تکوین و تشریح است). اکنون به این جملات جمیل امام خمینی (رض) دقت کنیم که در «فص یعقوبیه» می‌نویسند: «و الناموس هو الشرع»؛ ناموس همان چیزی است که انسان در مقام حفظ و اختفای آن می‌کوشد و چون مقصد انبیای الهی بسط معرفت حق و معروفیت و معبودیت آن در عالم است و این مقصد محقق نمی‌شود مگر با حفظ اموری، لذا حفظ و صیانت نوامیس پنج‌گانه الهی ضروری است:

ناموس حیات (به‌وسیله آن معرفت و عبودیت حاصل می‌شود).

ناموس عقل (به‌وسیله آن خدا شناخته و عبادت می‌شود).

ناموس مال (به‌وسیله آن معاش و معاد مردم اصلاح می‌شود).

ناموس عرض (که با حفظ آن توالد و تناسل و بسط معروفیت و معبودیت محقق می‌گردد).

ناموس شریعت (که همان ناموس معبودیت و معروفیت است)» (خمینی، ۱۴۰۶: ۱۴۳ -

(۱۴۴

نتیجه آنکه عارف بر اساس عناصر سه‌گانه هدایت، تربیت و ولایت، باید جامعه را به‌سوی عاقل شدن، معنوی شدن (آزادگی یا آزادی درونی)، آزادی بیرونی (آزادی

اجتماعی) و آنگاه عدالت اجتماعی، در ابعاد مختلف حرکت دهد که مؤلفه‌هایی از این قبیل تنها با ولایت ظاهری متقوم به ولایت باطنی یا تشکیل حکومت حق ممکن خواهد شد و اساساً کاربست دستورالعمل‌ها در سلوک عرفانی، سویه‌های اجتماعی خواهد داشت و نه تنها در مقام حدوث با خدمت به مردم سروکار دارد، بلکه در مقام بقا نیز چنین خواهد بود، علاوه بر این عرفان اسلامی در مقام بقا یا فرجام سلوک عرفانی، سروکارش با جامعه و خدمات اجتماعی چنان پررنگ می‌شود که مقوله تدبیر اجتماع و سیاست و ساماندهی جامعه را برای رشد معنوی، احقاق حق و اقامه عدل بر عهده می‌گیرد. به بیان دیگر منطق عرفان ناب اسلامی از آغاز تا انجام، بر مدار آیه: «رجال لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله» (نور: ۳۷) قرار گرفته است. آری بر اساس این منطق، عرفان اجتماعی از عرفان فردی در کلیت و نظام عرفان اسلامی متمایز و منفک نیست، بلکه با عنایت به آیه یادشده و آیات و احادیثی مثل: «التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الْآمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (مؤمنان کسانی هستند که) توبه‌کنندگانند، و عبادتکاران و سپاس‌گویان و سیاحت‌کنندگان، و رکوع‌کنندگان، و سجده‌آوران، و آمران به معروف، و نهی‌کنندگان از منکر، و حافظان حدود (و مرزهای) الهی و بشارت‌ده (به این چنین) مؤمنان!» (توبه: ۱۱۲) یا «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ» محمد (ص) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند، در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می‌بینی، در حالی که همواره فضل خدا و رضای او را می‌طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است» (فتح: ۲۹) یا قال رسول الله (ص): «مَنْ أَصْبَحَ وَ لَمْ يَهْتَمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ مِنْهُمْ وَ مَنْ سَمِعَ رَجُلًا يُنَادِي يَا لِلْمُسْلِمِينَ فَلَمْ يُجِبْهُ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» هر کس صبح کند و به امور مسلمانان همت نرزد، از آنان نیست و هر کس فریاد کمک‌خواهی کسی را بشنود و به کمکش نشتابد، مسلمان نیست» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۱۶۴) یا چنانکه در حدیث مربوط به اوصاف یاران امام زمان (عج) وارد شده است که: «رُهْبَانٌ بِاللَّيْلِ لُيُوتُ

بِالْأَهَارِ؛ پارسایان شب و شیران روزند» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۵۲: ۳۰۴). مشخص می‌شود که در منظومه عرفان ناب اسلامی، فردی بودن و جمعی بودن، درون‌گرایی و برون‌گرایی، درد خدا و خلق، ارتباط معنادار با خدا و مردم؛ به صورت متوازن تنظیم شده و بایسته است سالک الی الله با انگیزه خدایی یا قیام الله به هر دو جنبه سلوک فردی و اجتماعی اهتمام ورزد. پس منطق عرفانی اسلام با منطق عرفانی ادیان، مکاتب و جریان‌های عرفانی معارض و معاند، فرق فاحش و تفاوت بنیادین دارد که در منطق عرفان قرآنی - اهل‌بیتی عارف و سالک، رسالت هدایت و مسئولیت تدبیر امور خلق را بر عهده دارد و سلوک او فارغ از مسئولیت‌های اجتماعی و بیرونیش نیست (ر.ک: مطهری، ۱۳۸۲، ج ۴: ۱۲۱ - ۱۲۴). اکنون بعد از بحث‌های پیشین که تمهیداتی برای تعریف عرفان اجتماعی اسلامی - اهل‌بیتی بوده‌اند، به بیان و تبیین چیستی عرفان اجتماعی می‌پردازیم:

عرفان اجتماعی به مثابه بخشی از دانشی نظری در حوزه عرفان اسلامی است تا نشانی از ظرفیت دو دانش عرفان عملی (ساحت تولیدی عرفان اجتماعی) و دانش عرفان نظری (ساحت تبیینی عرفان اجتماعی) باشد. شرح مطلب به این صورت است که:

۱. عرفان اجتماعی اسلامی - اهل‌بیتی در عرض و تضاد با عرفان فردی نیست، بلکه عرفانی است که از آغاز تا انجام، سویه‌های اجتماعی دارد و در فرجام و نهایت سلوک که شهود است و سفر چهارم تحقق می‌یابد و ماهیتی اجتماعی یافته و عارف رسالت هدایت، تربیت و مدیریت اجتماعی را در ابعاد مختلف به تناسب اقتضائات وجودی و عینی بر عهده می‌گیرد. چه عمیق و بلیغ استاد شهید مطهری (رض) اقتضائات سفر سوم و چهارم را در اکمال و تکمیل خلق و جامعه انسانی تبیین می‌کند، آنجا که در بحث خودآگاهی پیامبرانه می‌نویسند: «پیامبران کارشان از درد خدایی آغاز می‌شود که آنها را به سوی قرب به خداوند و وصول به بارگاه او می‌راند. این درد تازیانه تکامل آنهاست و محرک آنها در این مسیر و سفر است که از آن به "سفر از خلق تا حق" تعبیر می‌شود. این درد یک لحظه آنان را آرام نمی‌گذارد تا به تعبیر علی علیه‌السلام آنها را به "قرار امن" برساند. پیامبر در این مرحله نیز توقف نمی‌کند؛ پس از آنکه از حقیقت لبریز شد، دایره هستی را طی کرد،

راه و رسم منزل‌ها را دریافت، مبعوث می‌شود و سفر سومش یعنی سفر از حق به خلق آغاز می‌گردد و بازگشت داده می‌شود. اما این بازگشت به معنای باز پس آمدن به نقطه اول و جدا شدن از آنچه دریافت، نیست؛ با تمام آنچه رسیده و دریافت باز می‌گردد و به اصطلاح سفر از حق به خلق، با حق است نه دور از او. و این مرحله سوم تکامل پیامبر است. سیر در خلق با حق، سیر در خلق برای حرکت دادن آنها به سوی کمال لایتناهای الهی از طریق شریعت، یعنی از راه حق و عدل و ارزش‌های انسانی و به فعلیت رسانیدن استعداد های نهفته بی‌نهایت بشری» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲: ۳۲۱). چنانکه در جای دیگری متناظر به سفر چهارم می‌فرمایند: «در این سیر، عارف با مردم و در میان مردم است و به تمشیت امور آنها می‌پردازد، برای آنکه آنها را به سوی حق سوق دهد» (مطهری، ۱۳۸۳، ج ۲۳: ۸۰). در این قسمت تذکر دو نکته لازم است: الف) انسان کامل حضرت محمد (ص) است و هر یک از خاندان عصمت و طهارت از آل محمد و عترت پاکش نیز، انسان کامل هستند (خمینی، ۱۳۷۸: ۱۷۷).

ب) توسل و تمسک به انسان کامل، راه رهایی از نقص به کمال، قرار گرفتن در صراط مستقیم سلوک الهی و قرب وجودی به حق سبحانه است که معرفت به مقامات آنها، از حیث علمی و عملی همسان مقامات قرآن کریم است (خمینی، ۱۳۸۱: ۱۳۵ - ۱۳۷ - ۱۳۷۶: ۷۲ - ۷۸؛ ۱۳۷۸: ۱۹۰).

۲. عرفان نظری درحقیقت از عرفان اجتماعی پشتیبانی علمی و نظری می‌کند و مبانی و مؤلفه‌های آن را تحلیل و تعلیل خواهد کرد (مثل پشتیبانی علمی از توحید و قرب وجودی و فتوحات معنوی در سطح و ساحت عرفانی، چنانکه امام خمینی (رض) در هشت سال دفاع مقدس چنین کرد و حقایق عرفان توحیدی و توحید عرفانی را در میدان مبارزه و دفاع از طریق رزمندگان تفسیر نظری و عملی می‌کردند یا در عید قربان و فطر، حقایق عرفانی و دقایق سلوکی را طرح و تحلیل اجمالی کرده‌اند و در نامه به گورباچف نیز از وحدت برهان و عرفان سخن به میان آورده‌اند). نه اینکه مسائل و مباحث عرفان نظری مثل اعیان ثابته و فیض اقدس و مقدس و ... باید مورد توجه علمی قرار گیرد.

۳. عرفان عملی در واقع مولد عرفان اجتماعی است و تعین عرفان اجتماعی، به تحقق سفر سوم و چهارم سالک الی الله و نیل به عرفان و شهود منوط خواهد بود (به این معنا که گاهی با بعد اجتماعی عرفان مواجهیم که این بعد، در تمامی یا اکثر آموزه‌ها و گزاره‌های عرفانی و دستورالعمل‌های سلوک تا شهود متجلی است و گاهی با عرفان اجتماعی روبه‌رو می‌شویم که نه در سفر اول و دوم، بلکه در سفر سوم و چهارم که وجه مشترک "سیر در خلق بالحق" دارند و اوج عرفان اجتماعی در سفر چهارم شکل و شاکله می‌یابد و هر دو سفر در عرفان عملی ظهور می‌یابند و در حقیقت، متن عرفان عملی خواهند بود. بنابراین عرفان اجتماعی در دامن عرفان عملی تولید می‌شود و توسعه و تعین می‌یابد). بنابراین نقش عرفان عملی در خصوص دانش عرفان اجتماعی، نقش تولیدی است، مثل نقش آن در تولید کلیت دانش عرفان نظری.

۴. اگرچه عرفان اجتماعی اصطلاح متداول در عرض اصطلاحات عرفانی و اصحاب عرفان نیست، در ذات عرفان اسلامی، قابلیت تعریف و تحقق دارد، زیرا عرفانی بیرونی و عارض بر ذات عرفان اسلامی نیست، بلکه عرفانی درونی و ذاتی آن است. البته تکوین و تجلی عرفان اجتماعی در عرفان اهل‌بیتی که متخذ از کتاب و سنت یا نصوص دینی بخصوص نهج‌البلاغه، دعای عرفه ابا عبدالله الحسین(ع) و صحیفه سجاده است، وضوح بیشتر معرفتی و بهتر کارکردی دارد. در هر حال یکی از موضوعات یا مسائل بسیار مهم عرفان اسلامی، عرفان اجتماعی است، حال به چه معنایی؟ این همان نکته‌ای است که باید به آن پرداخته شود و یکی از رسالت‌های جستار حاضر هم همین است. در تعریف عرفان اجتماعی، دستکم با دو عنصر روبه‌رو هستیم:

۱. کارکردهای اجتماعی عرفان، به این معنا که عرفان چه کارکردهایی در جامعه دارد که عرفان اجتماعی بالمعنی الاعم خواهد بود.

۲. عمومی‌سازی عرفان (به معنای بسط تفکر و بینش، گرایش و کنش عرفانی، انتشار نگاه توحیدی و معنویت عرفانی در متن جامعه). عرفان ناب اسلامی نه درون‌گرای صرف است و نه برون‌گرای محض، بلکه درون‌گرای برون‌نگراست. حکمتش این است که عرفان

عملی و عمل عرفانی در منظومه معارف معنوی و سلوکی، در عمق وجود سالک به گونه‌ای تعریف و تحقق می‌یابد که جامعه‌گرایی و برون‌نگری در سه ساحت: ۱. قبل از سلوک؛ ۲. حین سلوک و ۳. بعد از سلوک، شاکله و شخصیت سالک الی الله را شکل می‌دهد. رمز و رازش در این است که آموزه‌های معنوی و عوامل حدوث و بقای آن ماهیتی دارند که سالک را با درد خدا و خلق خدا به صورت توأمان تربیت می‌کنند و اساساً کاربرست دستورالعمل‌های سلوکی از چنین ویژگی برخوردار است (احادیث فراوانی در باب کارگشایی و گره‌گشایی از کار فروبسته مردم و خدمت اجتماعی، در مجموعه معارف اسلامی وجود دارد که هر کدام دارای بعد خاص و ساحت ویژه‌ای و در عین حال قابلیت تفسیر اخلاقی محض یا اخلاقی - عرفانی، اخلاق عرفانی و عرفانی صرف خواهند بود. به همین دلیل در برخی احادیث، چنانکه ملاحظه خواهیم کرد، خدمت به مردم برای رضای خدا، عامل نیل به ولایت معصومین(ع) و ولایت الهیه است که ما در این مقام به چند مورد اشاره خواهیم کرد. رسول خدا (ص): «کسی که برای رفع نیاز برادر مؤمن خود کوشش نماید، مانند این است که ۹ هزار سال خداوند متعال را عبادت نموده، در حالی که روزها را روزه گرفته و شب‌ها را هم شب‌زنده‌داری نموده» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۴: ۳۱۵). در حدیث دیگری به رابطه خدمت به خلق با ولایت الهیه اشاره شگفت و ظریفی شده است، آنجا که امام کاظم(ع) می‌فرمایند: «مَنْ آتَاهُ أَخُوهُ الْمُؤْمِنُ فِي حَاجَةٍ فَإِنَّمَا هِيَ رَحْمَةٌ مِنَ اللَّهِ سَاقِهَا اللَّهُ فَإِنَّ فَعَلَ ذَلِكَ فَقَدْ وَصَلَهُ بِوَلَايَتِنَا وَهِيَ مَوْصُولَةٌ بِوَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ وقتی برادر مؤمنی نیاز خود را به مؤمنی عرضه می‌کند، این عرضه، نعمتی است از خداوند که به سوی او فرستاده شده است، پس اگر مؤمن نیاز او را برطرف نماید، این کار او را به ولایت ما می‌رساند و او به ولایت خدا متصل است (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۷۴: ۳۱۳). بنابراین سالک با بینش اجتماعی وارد سلوک الی الله خواهد شد و در حین سلوک، تربیت معنوی اجتماعی خواهد شد (چنانکه در تربیت سلوکی و معنوی سالک الی الله و اهالی عبادت و نیایش، پیامبر اکرم (ص) فرمود: هرگاه یکی از شما دعا کرد، برای همه دعا کند؛ زیرا این، دعا را به اجابت نزدیک‌تر می‌کند (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۴۸۷) یا امام باقر(ع) فرمود: بدان که آنس

گرفتن با مردم از خداوند است و دشمنی با مردم از شیطان (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۵: ۵۰۰) و بعد از سلوک یا مقام وصول، رسالت عظیم اجتماعی را بر دوش می‌کشد. به بیان دیگر معنویات و اجتماعیات در عرفان اسلامی، با منطق خاصی در منظومه معارف معنوی، قابلیت معنایی - مصداقی دارند (توجه به محتوا و جهت‌گیری‌های روایاتی از معصومین(ع) در این زمینه‌ها، خواندنی و مایه از خواب بیدار شدن است). مثل: پیامبر اکرم (ص) فرمود: «الْخَلْقُ عِيَالُ اللَّهِ فَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ نَفَعَ عِيَالَ اللَّهِ وَادْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِ سُورًا» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ح ۲۰۲۵)؛ مردم خانواده و نان‌خور خداوندند. محبوب‌ترین آنها نزد خدا کسی است که به عیال خدا بهره‌رسان باشد و اهل خانه‌ای را خوشحال کند. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): «قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: الْخَلْقُ عِيَالِي فَأَحَبُّهُمْ إِلَيَّ الطُّفُّهُمْ بِهِمْ وَأَسْعَاهُمْ فِي حَوَائِجِهِمْ؛ امام صادق(ع) فرمود: خداوند بزرگ فرمود: مردم خانواده من هستند، پس محبوب‌ترین آنها پیش من کسانی هستند که نسبت به مردم مهربان‌تر باشند و در تأمین نیازهایشان کوشاتر باشند» (مجلسی، ۱۴۰۴: ۳۳۶). راز مرتبط‌سازی حقایق مندرج در احادیث یادشده در سلوک عرفانی، اولاً ظرفیت‌پذیری نگاه و نگره عرفانی در تمامی آنها؛ ثانیاً نقش و کارکرد سلوکی هر کدام از مصادیق خدمت به مردم در زندگی عرفانی است. زیرا حیات عرفانی فقط با ذکر و ورد یا مناسک و اعمال خاص که در کنج خلوت تحقق می‌یابد، نیست، بلکه در مناسک اجتماعی و انس و الفت مهرورزانه با مردم، شفقت بر خلق و اهل فتوت و مروت بودن نیز ظهور می‌یابد. آری در سلوک اسلامی و عرفان دینی، همه‌اهتمام سالک بیرون آمدن از تنگنای «من» و «ما» شدن، خروج از «خود» به «جز خود» یا توسعه و تزاید وجودی یافتن است و انسان سالک آنگاه که به تدریج و آهسته‌آهسته قدم در وادی سلوک می‌نهد تا قله شهود را فتح کند، وجود کوثری را جانشین وجود تکاثریش کرده و به نعمت فزاینده و تمام‌نشدنی یا «کوثر» تبدیل خواهد شد و در هر زمان و مکانی، وجودی با برکت خواهد یافت که فرازهایی از آیات: «کل حین باذن ربها» (ابراهیم: ۲۵) و «وجعلنی مبارکاً اینما کنت» (مریم: ۳۱) و امام صادق(ع) در تفسیر آیه شریفه «وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ...» (مریم: ۳۱) که درباره حضرت عیسی(ع) نازل شده

است، می‌فرماید: مقصود از «جَعَلَنِي مُبَارَكًا»، «قَالَ نَفَاعًا» است (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲، ح ۱۱)؛ یعنی خداوند عیسی را برای مردم بسیار سودمند قرار داد، به آن مشعر است.

مؤلفه انسان کامل (هادی، مربی، مدیر و مدبر جامعه)

یکی از مسائل کلیدی و بنیادین در عرفان ناب اسلامی، مسئله انسان کامل است که در لسان وحی و آموزه‌های وحیانی یا عرفان وحیانی به «نبی»، «امام» و «ولی» تعبیر می‌شود و در زبان عرفان مصطلح و موجود به «انسان کامل» موسوم و موصوف شده است. در حقیقت در عرفان دو مسئله کلان و سرنوشت‌ساز در عرفان نظری وجود دارد که عبارتند از: ۱. توحید (توحید شهودی و وجودی)؛ ۲. موحد (انسان کامل) تعبیر. «انسان کامل» در ادبیات اسلامی تا سده هفتم هجری وجود نداشته است. امروز در اروپا هم این تعبیر بسیار مطرح است، ولی برای اولین بار در دنیای اسلام، تعبیر مذکور در مورد انسان به‌کار برده شده است. به تعبیر استاد شهید مطهری اولین کسی که در مورد انسان، تعبیر «انسان کامل» را مطرح کرد، عارف معروف، محی‌الدین عربی اندلسی طایی است. انسان کامل واسطه فیض الهی در عالم تشریح و تکوین محسوب می‌شود و امور عالم از رهگذر وجودی آن و البته به اذن الهی تدبیر می‌شود. از آنجایی که عرفان اسلامی در سیر استکمالی خود، به‌ویژه از زمان سید حیدر آملی (سده هشتم) تا زمان امام خمینی (رض) (سده پانزدهم) تحولات و تطورات مختلفی یافته و قرائت شیعی در آن پررنگ‌تر شده است و عرفان کم‌کم روح و رایحه شیعی گرفت، مؤلفه انسان کامل، هدایت، تربیت و ولایت اجتماعی خویش را با رویکردی به اندیشه و آرای امام خمینی (رض) مورد توجه و تأکید قرار می‌دهیم. بنابراین مؤلفه یادشده را از دو حیث: الف) جایگاه انسان کامل در هستی؛ ب) شأن اجتماعی انسان کامل، تحلیل و تعلیل خواهیم کرد.

جایگاه انسان کامل در هستی

در اندیشه عرفانی امام خمینی (رض)، انسان کامل نخستین حقیقتی است که در عالم وجود ظاهر شد (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۲۸) صورت حق و جلوه تمام اسمای حسنی و امثال

علیای الهی (خمینی، ۱۳۷۶: ۱۱۰) تام‌ترین کلمات الهی است (خمینی، ۱۳۸۱: ۵۴) که توسط اوست که دایره وجود به آخر می‌رسد (خمینی، ۱۳۸۱: ۵۵). بناء اعظم است (خمینی، ۱۳۸۱: ۵۶) تجلی خدا در انسان کامل، بدون واسطه هیچ صفتی یا اسمی نیست (خمینی، ۱۳۸۱: ۷۴). امام بر این باورند که عین ثابت انسان کامل، بر سایر اعیان ثابتة ممکنات سیادت دارد. نسبت میان عین ثابت انسان کامل و اعیان دیگر در حضرت اعیان، مثل نسبت بین اسم اعظم الهی در حضرت احدیت با اسمای دیگر است. بنابراین، چنانکه اسم اعظم در هیچ آینه‌ای رخ نمی‌تابد و به هیچ تعینی متعین نمی‌شود و به جهت جلوه در همه مرتبه‌های اسمایی ظاهر شده و تابش نورش در همه چشم‌اندازها بازتاب می‌یابد و جلوه همه اسماء، بسته به جلوه آن است، او دارای احدیت جمع اسماء و اعیان و مظهر حضرت احدیت جامع است (خمینی، ۱۴۰۶: ۶۸) و هیچ‌یک از اسماء را در او غلبه تصرف نیست (خمینی، ۱۳۷۳: ۵۳). او چنانکه آینه شهود ذات حق است، آینه شهود همه اشیا هم هست (خمینی، ۱۳۷۳: ۵۹ - ۶۰). انسان عارف، با توجه به اینکه از نمودها و ویژگی‌های بشری می‌میرد و به نمودها و ویژگی‌های الهی زنده می‌شود، در اختیار خدا قرار می‌گیرد و خدا در قلب اولیا و انسان‌های کامل (که از هر دو عالم رها و در پرتو تربیت اویند) تدبیر می‌کند و این تربیت و تدبیر از راه جلوه‌ها و جذبه‌های باطنی است و قلب عارف در این مقام، بنده مولای خود خواهد بود (خمینی، ۱۳۷۳: ۵۳ - ۵۴). امام معتقدند که انسان‌های کامل، کاری را از سوی خود انجام نمی‌دهند، کار آنان کار خداست، از این‌روی، فعل آنان، در کمند زمان و مکان قرار ندارد و می‌تواند همراه با طی مکان و بسط زمان باشد و همه عوالم در برابر ولی کامل، خاشع و فروتن هستند، چون اسم اعظم در اختیار اوست (خمینی، ۱۳۷۳: ۱۹۲). بنابراین تجلیگاه خدای سبحان انسان کاملی است که مظهر اسماء جمال و جلال الهی است و در نظام وجود و هندسه هستی جایگاه محوری دارد؛ به گونه‌ای که عالم و آدم در ذیل حقیقت محمدیه تعریف‌بردار، تحقق‌پذیر و تکامل‌یابنده‌اند و هیچ موجودی به کمال امکان و نوعیش نمی‌رسد، مگر اینکه از رهگذر انسان کامل و به واسطه فیض وجودی او باشد.

شأن اجتماعی انسان کامل

انسان کامل معصوم (ص) دارای سه شأن: الف) هدایت فکری - عقیدتی؛ ب) تربیت معنوی و هدایت باطنی؛ ج) تدبیر اجتماعی و مدیریت سیاسی است که در عنصر نبوت، رسالت و امامت متجلی خواهد بود و انسان متکامل در پرتو هدایت و تربیت انسان کامل نیز دارای دو شأن: ۱. هدایت فکری - عقیدتی؛ ۲. تدبیر اجتماعی - سیاسی است که بر اساس اقتضائات زمان و ظرفیت‌های وجودی خویش، آنها را آشکار می‌کند. شرح شئون یادشده بر محور اندیشه امام خمینی (رض) چنین است که انسان کامل با این عظمت وجودی، تنها کسی است که خداوند، به او اسم اعظم را آموخت و تنها او بود که توانست ظرفیت وجودی تحمل امانت الهی را داشته باشد که همان ولایت مطلقه عرفانی است و از این ولایت مطلقه، به فیض مقدس تعبیر می‌شود. امام خمینی (رض) صاحبان واقعی این ولایت عرفانی و باطنی را پیامبر اکرم و ائمه اطهار می‌داند، زیرا بر آن است که پیامبر اکرم (ص) و ائمه اطهار، از نور واحد آفریده شده‌اند و با هم اتحاد وجودی دارند (ر.ک: خمینی، ۱۳۸۱: ۳ - ۴). البته ایشان در جایی، حضرت آدم(ع) را نیز یکی از مصادیق انسان کامل تلقی می‌کند (خمینی، ۱۳۷۳: ۶۳۵) و از نظر امام، همه پیامبران در زمان خویش انسان کامل بوده‌اند که بزرگ‌ترین انسان کامل، البته پیغمبر اکرم است (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۱۶: ۲۳۴). البته پیامبر (ص) انسان کاملی است که در رأس مخروط این عالم قرار دارد (خمینی، ج ۱۲: ۴۲۱) و وجود مبارک علوی نیز که سر توحید است، از مصادیق انسان کامل محسوب می‌شود. اما در عصر ما انسان کامل حضرت مهدی (عج) است که عصاره و فشرده عالم خواهد بود (خمینی، ۱۳۷۸: ۲۹۸). بنابراین امام با اشاره به شأن اجتماعی پیامبر اکرم (ص) می‌فرماید: شأن پیامبر در هر نشئه‌ای از نشئه‌ها و در هر عالمی از عوالم، آن است که حدود الهی را محافظت نموده و نگذارد که آنها از حد اعتدال خارج شوند (خمینی، ۱۳۷۶: ۸۵) و وظیفه انسان کامل صاحب ولایت الهی را در دستگیری دینداران از دنیای ظلمانی و ورود به عالم نورانی؛ معنوی و حقیقی می‌داند. از این‌رو برای همه انسان‌ها لازم می‌داند که در طریق حقیقت، برای خود، ولی و مرشد راه داشته باشند، زیرا تنها به ولایت انسان کامل است که سعادت حقیقی محقق می‌شود. با این وصف می‌توان گفت که ائمه اطهار، صاحبان ولایت به

معنای اخص و واقعی و حضرت مهدی، صاحب ختم ولایت است و درباره ولایت ایشان می‌گوید: همان طوری که رسول اکرم (ص) به حسب واقع حاکم بر جمیع موجودات است، حضرت مهدی (ع) همان طور که حاکم بر جمیع موجودات است، آن خاتم رسل است و این خاتم ولایت، آن خاتم ولایت کلی بالاصاله است و این خاتم ولایت کلی به تبعیت است (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۵: ۲۴۹). امام خمینی (رض) بر چنین باوری بودند و این باور را نه تنها در نظریه‌های عرفانی و سیاسی خویش، بلکه در حدوث و بقای انقلاب اسلامی و دوران تأسیس و تثبیت و تکامل نظام جمهوری اسلامی و حکومت ولایت فقیه، به‌خوبی نشان داده‌اند و دیدگاه تلفیقی عرفان و سیاست را در متن جامعه و تحولات مختلف آن و تمزیح سلوک فردی و اجتماعی با عنصر محوری قیام الله را نشان داده‌اند و کارآمدی همراهی و همگرایی عرفان و سیاست را اثبات عملی کردند. امام (رض) رابطه تعاملی عرفان و سیاست را در عرفان نظری و در موضوع انسان کامل و خلیفه‌الله تبیین کرد و بر این باور بود که انسان کامل تجلی ولایت و خلافت الهی است: «این خلافت، نه تنها روح، ریشه و سرآغاز خلافت محمدی بوده، بلکه اساس خلافت در همه عوالم انسانی و اصل جریان خلافت و خلیفه و استخلاف از همین خلافت سرچشمه می‌گیرد» (خمینی، ۱۳۷۶: ۲۷). آنگاه بیان مصداق اتم انسان کامل می‌فرمود: «انسان کامل حضرت محمد (ص) است و هر یک از خاندان عصمت و طهارت از آل محمد و عترت پاکش نیز انسان کامل هستند» (خمینی، ۱۳۷۸: ۱۷۷) و تمسک عملی به آن ذوات نورانی را در عالم مختلف راه رهایی و عامل سعادت قلمداد می‌کرد (خمینی، ۱۳۸۱: ۱۳۵ - ۱۳۷؛ ۱۳۷۶: ۷۲ - ۷۸؛ ۱۳۷۸: ۱۹۰). همچنین امام عرفان عملی را فقط نقشه راه تکامل معنوی برای فتوحات غیبی نمی‌دانست، بلکه عملیاتی کردن این نقشه راه را در همه ساحات وجودی و از جمله ساحت سیاست، معرفی علمی و عملی می‌کرد. یعنی علم عرفان تنها یک نقشه راه نیست که انسان سالک بتواند بر اساس آن مراحل سیر را طی کند، بلکه مراحل سیر در واقع مراحل سرپرستی سالک، هم در سلوک فردی و هم در سلوک اجتماعی توسط انسان کامل است، در حقیقت سیر انسان، با ولایت انسان کاملاً محقق می‌شود. سرپرستی معنوی جامعه بدون مدیریت و اقتدار اجتماعی ممکن نیست. در منظومه فکری - فعلی امام، تعامل عرفان و

سیاست چنان عمقی دارد که در نظام ولایی عرفانی بر محور اندیشه سیاسی امام، سخن از انسان الهی با فطرت توحیدی است که تجلیگاه خدا محسوب می‌شود و اقتدار اجتماعی باید پاسدار ارزش‌های وجودی انسان باشد و او را به عالی‌ترین درجات تعالی درونی همگرا با تعالی برونی برساند و اهانت به این انسان، به منزله اهانت به خداست (رک: خمینی، ۱۳۷۸: ۶۸).

اقتدار و قدرت که یکی از مفاهیم کلیدی سیاست هستند، در شعاع اندیشه و عمل امام مظهري از قدرت لایزال الهی است، هیچ اراده و قدرتی جز قدرت و اراده او ظهور و بروز ندارد؛ بلکه وجودی غیر از وجود او نیست. پس عالم همان‌طور که پرتوی از وجود اوست، پرتوی از کمالات وجود او هم محسوب می‌شود. بنابراین قدرتش همه‌چیز را فراگرفته و بر همه‌چیز غالب است و موجودات از جهت خودشان چیزی نیستند و وجودی ندارند، چه رسد به کمالات وجود، از قبیل علم و قدرت. و از آن‌رو که به پروردگارشان وابسته‌اند، جملگی درجات و تجلیاتی از قدرت او و کمال ذات او و نام و نعت او هستند (رک: خمینی، ۱۳۸۱: ۱۱۳) چنانکه می‌فرمود: «این قدرت از منشأ قدرت است. آن قدرتی هم که انبیا داشتند از انبیا نبود. بشر از اول تا آخرش هیچ است. آنچه هست، قدرت خدا است. هر حرکتی که شما می‌کنید، با قدرت خدا حرکت می‌کنید» (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۱۹: ۲۳۶ - ۲۳۷). در هر حال از دیدگاه امام، معیار عرفان و مؤلفه اصلی قدرت در نظام سیاسی، همانا انسان کامل مکمل است و انسان متکامل در مقام ولایت سیاسی بایسته است که نمودی از آن انسان کامل باشد (رک: خمینی، ج ۲۰: ۱۱۳ - ۱۱۶) و درحقیقت آموزه «انسان کامل» مفسر واقعی و معیار تمام‌عیار عرفان اجتماعی در اندیشه امام خمینی است. چنانکه امام در تبیین غایت رسالت پیامبران الهی می‌فرماید: «تمام انبیا موضوع بحث و تربیت و علمشان انسان است، آمده‌اند انسان را تربیت کنند. آمده‌اند این موجود طبیعی را از مرتبه طبیعت به مرتبه عالی مافوق الطبیعه، مافوق الجبروت برسانند» (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۷: ۲۲۳) و سیاست اسلامی را در دو ساحت ایجابی یعنی تربیت الهی انسان و جامعه انسانی و در ساحت سلبی پیشگیری از فساد و انحراف و اگر پیشگیری میسر نشد، درمان فسادهای اجتماعی مطرح کرد و فرمود: «سیاستی که در اسلام برای انبیا و اولیا ثابت است. آنها می‌خواهند ملت را هدایت کنند، راه ببرند در همه مصالحی که برای

انسان متصور است، برای جامعه متصور است، سیاست این است که جامعه را هدایت کند، در راه ببرد، تمام مصالح جامعه را در نظر بگیرد و تمام ابعاد انسان و جامعه را در نظر بگیرد و این مختص به انبیا است و دیگران این سیاست را نمی‌توانند اداره کنند» (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۱۳: ۲۱۷ - ۲۱۸). از دیدگاه امام خمینی (ره)، سیاست راستین، سیاست الهی یا سیاست اسلامی است که علاوه بر برخورداری از خصایص مطلوب سیاست این‌جهانی، بر معنویت و تأمین سعادت اخروی آنها نیز تأکید داشته باشد (خمینی، ۱۳۷۶، ج ۲۱: ۴۰۵). در نگاه امام خمینی (ره) هر کسی توانایی و شایستگی آن را ندارد که سیاست الهی یا همان سیاست انسانی و معنوی را در جامعه و در میان انسان‌ها تحقق بخشد، بلکه تنها عده‌ای قلیل از انسان‌ها با ویژگی‌های خاص هستند که این توانایی را در خود دارند. این گروه از افراد عبارتند از: ۱. پیامبران و رسولان الهی؛ ۲. اولیا و امامان معصوم که جانشینان حقیقی پیامبر اسلام (ص) و مایه فخر و مباهات بشریت هستند؛ ۳. به تبع دو گروه اول، عالمان و دانشمندان بیدار اسلام؛ ۴. (سایر) متعهدان به اسلام (رک: خمینی، ج ۱۰: ۶۷ و ۶۸؛ ج ۱۳: ۴۳۲).

تجلی عرفان اجتماعی ولایی در سیمای انسان کامل

در سفر چهارم است که مسافر و سالک عارف، مسئولیت تربیت و تکمیل مردم یا جامعه را به نحو حداکثری بر عهده می‌گیرد تا جامعه‌سازی کند و حقیقت و عدالت پیاده شود. آری معنویتی که محصول عمل به احکامیات فقهی و التزام به شریعت است، بنیاد معنویت در ساحت تعالی اخلاقی و احکامیات اخلاقی شده و زیرساخت سلوک عرفانی با احکامیات عرفانی خواهد بود و احکامیات فقهی، اخلاقی و عرفانی، متناظر به مقامات سالک الی الله بوده و متدرج و مشکک هستند، زیرا احکام اهل ایمان و ایقان و احسان به صورت طولی متفاوت بوده و این تفاوت تشکیکی است و شریعت حقه محمدیه (ص) جامع احکام جمیع مراتب یادشده است و این معنویت مترتب بر هم و سازنده سلوک تا شهود، در مقام فنای فی الله باقی نمی‌ماند و به مقام بقای بالله منتهی خواهد شد تا سالک عارف، مسئولیت‌های عظیم هدایتی و تربیتی جامعه را در راستای عاقل و عادل کردن آن با هدف بنیادی - راهبردی

احقاق حق و اقامه عدالت اجتماعی بر عهده بگیرد و هر مسافر کوی حق و واصل به بارگاه ربوبی و درگاه معبود محبوب، دانا و توانای الزامات ولایت اجتماعی با اعتدال مزاج وجودی خواهد بود. از رهگذر همین نگاه و نگره است که می‌توان بر «نظریه خلافت و حکومت الهی انسان کامل» تکیه و تأکید کرد (خمینی، ۱۳۷۳: ۸۷) و به تعبیر استاد جوادی آملی: «انسان در عرفان اسلامی، تا اسفار معنوی و سلوکی درونی از کثرت به وحدت و از وحدت در وحدت نداشته باشد یا سیر از خلق به حق و از حق در حق نکند و رهروی ننماید، توانمندی لازم برای رهبری ندارد. همچنین، باید سیر الی‌الله و فی‌الله او از سفر سوم که سیر من‌الحق الی‌الخلق بالحق است، تمام شود تا قدرت راهبری و سیر خلق خدا به سوی خدا را بیابد» (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۹۰). استاد علامه جوادی آملی، بحث رابطه عرفان و ولایت فقیه را بر محور سفرهای چهارگانه تبیین کرده‌اند. سپس درباره جایگاه ولایت فقیه بر اساس معیارهای علمی - معرفتی می‌فرمایند: «با همان معیار که فلسفه و عرفان (فقه اکبر) است، ولایت فقیه در فقه اکبر نیز قوی‌تر و عمیق‌تر از ولایت فقیه در فقه اصغر است و ابتکار امام خمینی در "فقه اکبر" (فلسفه و عرفان) این است که ایشان نه تنها گوهر ذات را متحول کرد و در مقاطع چهارگانه و اسفار اربعه طی طریق نمود، بلکه جهانی شد که در همه جا حضور و ظهور یافت و همه چیز را زیر پوشش و اشراف و اشراف خود قرار داد؛ و بر این اساس، می‌فرماید: اگر کسی بخواهد به چنین مقام منیعی راه یابد و اسفار چهارگانه را پشت سر بگذارد، باید بینشی عمیق داشته باشد. شریعت را در خدمت طریقت و هر دو را در خدمت حقیقت بداند و در مسیر طولی خود، میان این سه امر، جدایی نیندازد و در هیچ مرحله‌ای، آنها را از یکدیگر جدا نکند (جوادی آملی، ۱۳۷۸: ۹۹). بر این اساس، ولایت عرفانی که رسیدن به مقام فنای فی‌الله و قرار گرفتن تحت ولایت مطلقه الهیه است، منشأ اصلی ولایت سیاسی - اجتماعی محسوب می‌شود و با توجه به نکته دقیق و عمیق یادشده، می‌توان گفت ولایت سیاسی بر ولایت عرفانی یا ولایت ظاهری بر ولایت باطنی، متفرع و مترتب است و شاخص‌های آن غیر از اسلام‌شناسی جامع و فقاہت کامل، چه فقه علمی و چه فقه عملی، در عبودیت الهی و خلوص فعلی - ذاتی نهفته است؛

چنانکه امام در نقد پندار محی‌الدین عربی مبنی بر اینکه پیامبر اسلام به خلافت پس از خویش تصریح نکرده است، اظهار داشتند: «خلافت معنوی که عبارت است از مکاشفه معنویه حقایق با اطلاع بر عالم اسما و اعیان، نص بر آن واجب نیست؛ ولی خلافت ظاهری که از شئون نبوت و رسالتی که تحت اسمای کونیه داخل است، اظهار آن واجب است؛ از این رو، پیامبر اکرم به آن تصریح نموده است؛ زیرا خلافت ظاهری که منصب الهی است، همانند نبوت امری است که بر مردم پوشیده است. روی این جهت، تصریح به آن واجب و لازم است. قسم به جان دوست که تصریح و تنصیف خلافت بر پیامبر، از بزرگ‌ترین واجبات الهی بوده و تزییع این مسئله خطرناک با بیان نکردن آن، باعث تشتت امر و اختلال آثار نبوت و از میان رفتن آثار شریعت می‌شد. این کار از قبیح‌ترین اموری است که نسبت به افراد عادی سزاوار نیست، چه رسد به اینکه به پیامبر گرامی اسلام نسبت داده شود» (خمینی، ۱۴۰۶: ۳۶).

نتیجه‌گیری

تیین و برجسته‌سازی عرفان اجتماعی بر ساخته از متن و بطن عرفان فردی ضرورت اجتناب‌ناپذیر دوران ماست، عرفانی که درون‌گرایی برون‌نگرانه و سلوک فردی معطوف به سلوک اجتماعی را از آغاز تا انجام و بدایت تا نهایت، به صورت تلفیقی و توأمان داراست. عرفان اجتماعی، برشی از دانش عرفان نظری و علم عرفان عملی خواهد بود که مولود اتمام سفر سوم و چهارم عرفانی است. سالک پس از اتمام مراحل سلوکی و طی طریقت باطنی، به مقام شهود و وصول دست می‌یابد و مسئولیت هدایتی، تربیتی و اجتماعیش شروع می‌شود تا به‌عنوان هادی، مربی و ولی جامعه، در حد و ظرفیت وجودیش نقش‌آفرینی کند. مظهر اتم و اکمل انسان کامل در منظومه فکری - معرفتی امام خمینی (ره) همانا پیامبر اعظم (ص) و عترت پاکش (ع) است که در درجه اول مسئولیت هدایت، تربیت و مدیریت یا ولایت جامعه را بر عهده داشته و عارفان الهی و عالمان ربانی پرورش یافته در مکتب نبوت و امامت و ولایت، در درجه دوم چنین مسئولیت و رسالتی را بر دوش

می‌گیرند. بنابراین انسان کامل مکمل (انسان بالفعل) و انسان متکامل (انسان بالقوه‌ای که در پرتو هدایت و تربیت انسان بالفعل به کمال و فعلیت رسیده است) دانایی و توانایی تحقق عرفان اجتماعی حداکثری را در قالب ولایت سیاسی - اجتماعی خواهند داشت و در عرفانی که امام خمینی (رض) آن را از پرده‌نشینی، شاهد بازاری کرد، عنصر ولایت مطلقه در ساحت‌های فردی و اجتماعی از موقعیت ممتازی برخوردار است و شریعت، طریقت و حقیقت در آنها با سیاست در هم آمیخته است که در هر ساحتی، کارکردهای خاص خود را خواهند داشت.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
۱. خمینی [امام]، روح الله (۱۳۷۸). *آداب الصلاة*، چ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۲. _____ (۱۳۷۳). *شرح چهل حدیث*، چ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۳. _____ (۱۴۰۶ ق). *تعلیقات بر شرح فصوص الحکم و مصباح الانس*، قم: مؤسسه پاسدار اسلام.
 ۴. _____ (۱۳۷۷). *شرح حدیث جنود عقل و جهل*، چ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۵. _____ (۱۳۸۱). *شرح دعای سحر*، چ چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۶. _____ (۱۳۷۶). *صحیفه امام خمینی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۷. _____ (۱۳۷۶). *مصباح الهدایه الی الخلافه و الولایه*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۸. _____ (۱۳۷۸). *کلمات قصار*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۹. _____ (۱۳۷۸). *تبیان*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
 ۱۰. _____ (۱۳۷۵). *تفسیر سوره حمد*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).

۱۱. _____ (۱۳۷۸). *سرّ الصلوة*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۲. _____ (۱۳۷۸). *جهاد اکبر یا مبارزه با نفس*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۳. _____ (۱۳۸۲). *نامه‌های عرفانی*، مجموعه آثار ۱، چ اول، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۴. _____ (۱۳۷۸). *لطایف ربانی*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۵. _____ (۱۳۷۸). *نقطه عطف*، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۶. کنگره بزرگداشت امام خمینی (اخلاق و عرفان) (۱۳۸۲). *مقالات عرفان*، مجموعه آثار، جلد ۴، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۱۷. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۷۸). *بنیان مرصوص*، قم: اسراء.
۱۸. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۵). *اصول کافی*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۱۹. شیخ طوسی، محمد بن حسن (۱۳۷۸ - ۱۳۸۲ ق). *تهذیب الاحکام*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲۰. صدوق، ابی جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (۱۴۱۳). *من لا یحضره الفقیه*، ج ۴، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین قم.
۲۱. مطهری، مرتضی (۱۳۷۸). *مجموعه آثار*، جلد ۲، تهران: انتشارات صدرا.
۲۲. _____ (۱۳۷۸). *مجموعه آثار*، جلد ۳، تهران: انتشارات صدرا.
۲۳. _____ (۱۳۷۸). *مجموعه آثار*، جلد ۲۳، تهران: انتشارات صدرا.
۲۴. _____ (۱۳۸۲). *ی/د/دشت‌ها*، جلد ۴، تهران: انتشارات صدرا.
۲۵. مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴ ق). *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.